

بررسی کتاب

نظر به اهمیت تعیین کننده «مهاجرت نخبگان» و پیامدهای قانونی و سیاسی آن اولین کتابی که بررسی آن را در پی می‌خوانید «مهاجرت؛ معضلی فراروی دموکراسی» نام دارد که با رویکردی حقوقی، وضعیت اقامت و ترخیص مهاجران را بررسی قرار می‌کند. دومین کتاب مورد بررسی تحت عنوان «مهاجرت و پناهندگان»، اصول و موازین حاکم بر رفتار انگلستان در زمینه پناهندگان و مهاجران را تبیین می‌نماید. «فرار مغزها؛ بررسی مهاجرت نخبگان از زوایای گوناگون «نوشته» «حسن وقوفی» گزارش مناسبی است که در سومین کتاب معرفی گردیده است. «مهاجرت نخبگان» عنوان کتاب دیگری است که به همت معاونت فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری منتشر گردیده است و حاوی استدلالها و اطلاعات ارزنده‌ای در مورد اوضاع کلی مهاجرت نیروهای فکری در ایران و جهان است. واپسین کتابهایی که در این بخش بررسی شده‌اند عبارتند از:

- «چارچوبی جدید در تحلیل امنیت» اثر باری بوزان و دیگر همکاران او در مکتب کینهاگ

- «مقابله با تروریسم از طریق همکاری بین‌الملل» به قلم جمعی از نویسندگان.

الف - مهاجرت؛ معضلی فراروی دموکراسی*

کتاب «مهاجرت، معضلی فراروی دموکراسی» نوشته روث دویو - مارین، استاد حقوق اساسی در دانشگاه سویل اسپانیا، در سال ۲۰۰۰ میلادی در انتشارات دانشگاه کمبریج و در ایالات متحده به چاپ رسیده است. نویسنده در این کتاب به تابعیت و برخورداری از حقوق مربوط به آن پس از مهاجرت در دنیای غرب خصوصاً ایالات متحده و آلمان پرداخته است. به عقیده نویسنده مهاجرت به ایجاد مسائل مهمی در مورد برخورداری از حقوق و مزایای تابعیت منجر می‌شود. در حال حاضر، افرادی که به کشورهای غربی مهاجرت می‌کنند از حقوق برابری با اتباع این کشورها بهره‌مند نیستند و برای کسب تابعیت نیز باید حائز شرایط بسیاری گردند. نویسنده این کتاب برای این نظر است که چنین رویکردی ناعادلانه و غیردموکراتیک است و در این میان جای سیاستهایی در جهت جذب مهاجران در جامعه سیاسی این کشورها خالی است. او به طور خاص معتقد است که در این کشورها باید دوره‌ی زمانی مشخص تعیین شود که پس از آن مهاجران (چه قانونی و چه غیرقانونی) از حقوق کامل اتباع برخوردار شوند، یا این که حتی بدون هیچ قید و شرطی و به طور خودکار به تابعیت کشور میزبان خود درآیند. نویسنده همچنین نظریه خود را با عملکرد دو کشور آلمان و ایالات متحده که سابقه‌ای طولانی در مهاجرت پذیری دارند مورد مقایسه قرار داده و به این نتیجه رسیده است که دادگاههای هر دوی این کشورها، در تفسیر قانونی اساسی استحقاق اتباع بیگانه مقیم نسبت به برخورداری از حقوق سیاسی را از یک سو به رسمیت شناخته و از سوی دیگر محدود کرده‌اند.

به نظر نویسنده، فرآیند جهانی شدن اقتصادی در دوره پس از جنگهای جهانی عامل مهمی برای جابجایی فرامرزی انسانها، خصوصاً نیروی کار بوده است. لیکن رویه‌های بسیاری سختگیرانه در مورد کسب تابعیت و همچنین عدم علاقه‌ی کشورها به جدا کردن تمامی حقوق و آزادیها از تابعیت به ایجاد فاصله‌ی عمیق بین ملاحظات اجتماعی و سیاسی جوامع در کشورهای مهاجرپذیر منجر گردیده است. نویسنده کتاب این فاصله را دلیلی برای نگرانی جدی در مورد مشروعیت دموکراسی در این کشورها می‌داند، تا آن حد که معتقد است به نظر می‌رسد تابعیت در

* Ruth Rubio, Marin, *Immigration as a Democratic Challenge*, Cambridge University Press, 2000, 270 Page.

دنیای مدرن به امتیازی ویژه تبدیل شده است که جامعه را به دو دسته شهروندان درجه اول و شهروندان درجه دوم تقسیم کرده است. به طوری که تنها گروه اول به قلمرو جامعه سیاسی راه دارد.

واقعیت آن است که این نحوه عملکرد حتی هم اکنون نیز با واکنشهایی روبروست. به همین دلیل، برخی کشورهای غربی تقریباً تمامی حقوق اتباع، از جمله آزادیهای مدنی و اقتصادی، حقوق اجتماعی، ثبات وضعیت حقوقی، اقامت و حتی بعضاً حقوق سیاسی چون حق رأی دادن در انتخابات محلی را به مهاجرانی که در سرزمینشان اقامت دائم دارند اعطا کرده‌اند. با این حال، هنوز هم شاهد اقداماتی هستیم که برخورداری اتباع بیگانه مقیم از حقوق اجتماعی و سیاسی را زیر سؤال می‌برد. از این قبیل‌اند محروم‌سازی این اشخاص از برخی مزایای اجتماعی در ایالات متحده، یا محرومیت ایشان از حقوق اصلی سیاسی مثل حق رأی دادن در انتخابات پارلمانی یا تصدی مناصب عمومی در تقریباً تمامی کشورهای جهان. در مورد امنیت اقامت نیز داستان بر همین منوال است؛ هر چقدر هم وضعیت حقوقی اقامت مهاجران تثبیت شده باشد، به هر حال اخراج از خاک کشور میزبان همواره یک تهدید جدی علیه ایشان است. به علاوه واقعیت این است که برخورداری از حقوق سیاسی برابر و حق اقامت تنها امتیازاتی نیستند که مختص اتباع شناخته می‌شوند. در مورد کسب تابعیت نیز بسیاری از کشورها عملاً سیاستهای اعطای تابعیت خود را آزادتر ساخته‌اند، اما همگون شدن با محیط فرهنگی و سیاسی، خودبسای اقتصادی، ایمان و التزام عملی به کشور متبوع جدید از جمله شرایطی‌اند که کشورهای غربی همچنان - و فارغ از مدت اقامت اتباع بیگانه - برای جذب کامل ایشان در جامعه سیاسی خود در نظر می‌گیرند. به علاوه پدیده مهاجرت غیرقانونی نیز موجبی دیگر برای نابرابری شرایط زندگی اتباع کشور میزبان و اتباع بیگانه مقیم در این کشورهاست و این حقیقت که این کشورها هنوز هم به محدود ساختن مقررات خود در مورد مهاجرت و پناهندگی ادامه می‌دهند، در کنار نابرابریهای اقتصادی و اجتماعی - سیاسی موجب افزایش نگرانیهاست.

نویسنده معتقد است که در این شرایط، دموکراسیهای غربی بر سر یک دوراهی قرار دارند. از یک سو، ایشان می‌توانند بر حفظ موقعیت ممتاز برای اتباع خود اصرار ورزند که البته این امر مستلزم استوار شدن هرچه بیشتر مرزهای ایشان و نتیجتاً تقویت سیاست محروم‌سازی ورود و جذب افراد خواهد بود. از سوی دیگر، این کشورها ممکن است تعهد اساسی خود به برقراری یک نظم لیبرال دموکراتیک را مورد توجه قرار دهند. نظمی که ضرورتاً با به رسمیت شناختن حقوقی برابر برای تمامی افراد در سرزمینشان پیوند دارد. چنین کاری هم مستلزم رویارویی آنها با معضل جدید جذب مهاجران در جامعه سیاسی‌شان خواهد بود؛ او اعتقاد دارد که رویارویی با این

معضل، کشورهای غربی را وادار می‌سازد، تمامی اشخاص را که در سرزمینشان اقامت دائم دارند به منزله عضو جامعه سیاسی خود شناسایی کنند. لزوم جذب اتباع بیگانه مقیم در جامعه کشور از توجه به حداقل دو مسأله اخلاقی مهم برداشت می‌شود: اول شمول قوانین و اقتدار عمومی کشور بر ایشان برای مدتی طولانی؛ و دوم این احتمال که با اقامت در کشور میزبان (و جذب شدنشان در اجتماع که معمولاً متعاقب اقامت دائم صورت می‌پذیرد)، آنها هرچه بیشتر به احتمال ادامه اقامت در کشور میزبان وابسته می‌شوند.

بدین ترتیب، استدلال اصلی نویسنده آن است که یک جامعه لیبرال دموکراتیک باید همه افرادی را که در محدوده سرزمینی اش به طور دائم اقامت دارند همچون اتباع بالقوه‌ای ببیند که به طور برابر برای حمایت از حقوقشان به آن وابسته‌اند، نه این که موقعیت برخی از ایشان را تا حد عواملی که به طور غیرمحدود برای انجام دادن کارکردی خاص یا نیل به اهدافی مشخص به کار گرفته می‌شوند - مثل این که ایشان را برای همیشه به مثابه کارگر شناخت - تنزل دهد. این می‌تواند بدین معنی باشد که حال دیگر وقت آن رسیده است که برخی از فرضیات قدیمی مربوط به ساختار «کشور - ملت» کنار گذاشته شوند. مهم‌ترین چنین فرضیاتی این نظریه است که «تابعیت، آن‌گونه که هر کشوری با تکیه بر حق حاکمیت خود تعریفش کرده است، ضرورتاً قلمرو مسئولیت سیاسی را که از نظر دموکراتیک حائز اهمیت فراوان است، محدود می‌کند.» به خوبی روشن است که دموکراسی مستلزم مشروعیت قدرت از طریق حرکت آن از سوی مردم به طرف دولت - و نه برعکس - می‌باشد و این با محروم ساختن گروهی از اعضای جامعه از برخورداری از حقوق مربوطه در تعارض است. همچنین به نظر می‌رسد منطق استفاده ابزاری از مهاجران غیرقانونی نیز که همواره در مباحثات مربوطه به وضعیت حقوقی اتباع بیگانه‌ای که به طور غیرقانونی در کشور اقامت گزیده‌اند دیده می‌شود باید کنار گذاشته شود. وقتی که میلیونها مهاجر غیرقانونی به طور دائم در کشور زندگی می‌کنند و دو بازار نیروی کار و نهادهای عمومی از قبیل نظامهای آموزشی و بهداشتی کشور حضور فعال دارند، ادامه محرومیت و نابرابری ایشان به منزله یک عامل درست‌نگرانی در زمینه مشروعیت اعمال قدرت در جوامع لیبرال دموکراتیک حائز اهمیت بیشتری می‌گردد.

این کتاب در قسمت اول با معرفی و شرح کلی مسأله مهاجرت و چگونگی برخورد کشورهای غربی نسبت به آن و به خصوص بررسی شیوه‌های معمول در این مورد آغاز می‌شود. قسمت دوم کتاب شامل استدلال اصلی نویسنده در دفاع از نظریه جذب مهاجران در جامعه سیاسی است. این استدلال متضمن دو مرحله است. نویسنده در تبیین مرحله اول می‌گوید هر اقدامی در جهت تعیین اشخاصی که تبعه خرد یک اجتماع سیاسی به شمار می‌روند، باید دربرگیرنده تمامی اشخاصی

باشد که به نحوی عضو جامعه تحت حکومت قواعد آن اجتماع قرار دارند. او سپس اضافه می‌کند اشخاصی که برای مدتی طولانی در کشور اقامت داشته‌اند حائز این شرط یعنی «عضویت در اجتماع» می‌باشند، حتی اگر تابعیت کشور دیگری را حفظ کنند. در نتیجه، نویسنده ایشان را شایسته برخورداری از حقوق مدنی و سیاسی برابر با اتباع می‌داند. در قسمت دوم کتاب، همچنین به ساز و کارهای مختلف نیل به این هدف پرداخته شده است. در این قسمت نویسنده ابتدا معمول‌ترین ساز و کارهای معرفی شده در متون سیاسی را بررسی می‌کند و سپس رهیافتی بدیع‌تر را پیشنهاد می‌کند که البته ممکن است بسیاری آن را در نظر اول غیرعملی و غیرقابل دفاع ببینند. بر اساس این رهیافت (الف) می‌توان افرادی را که در کشوری اقامت دائم دارند همچنان به مثابه «غیر تبعه» جذب اجتماع کرد - بدین معنی که این افراد می‌توانند بدون این که تبعه کشور شناخته شوند از حق رأی دادن، حق اقامت دائم و همچنین هر حق دیگری برخوردار گردند که ممکن است اساساً تنها به اتباع اختصاص داشته باشد؛ یا این که (ب) می‌توان به افرادی که در کشور اقامت دائم دارند «به طور خودکار» تابعیت داد - بدین معنی که تمامی افراد مقیم در کشور، حتی آنهایی که خود داوطلبانه تقاضای تابعیت نمی‌کنند، پس از دوره مشخص به تابعیت کشور درآیند. هر دوی این ساز و کارها به طریقی جذب خود به خودی افرادی که در کشور اقامت دائم دارند در جامعه سیاسی آن کشور، تضمین می‌کنند.

نویسنده در قسمتهای سوم و چهارم به بررسی مخالفت‌های پرداخته است که پیشنهادهاى فوق احتمالاً با آن روبرو خواهند بود. او قسمت سوم را به تجزیه و تحلیل مخالفت با اعطای مجموعه کامل مزایای عضویت در جامعه سیاسی به اتباع بیگانه‌ای که در کشور اقامت دارند به علت غیرمنصفانه بودن آن اختصاص داده است. به نظر نویسنده، مبنای این استدلال، نگاه به کشور به منزله جامعه‌ای مبتنی بر منافع متقابل است که بالطبع رعایت تعادل در توزیع منافع و وظایف را می‌طلبد. بر همین اساس بسیاری از منتقدین معتقدند که جذب اتباع بیگانه‌ای که در کشور اقامت دائم دارند در جامعه به مثابه تبعه، خصوصاً در صورتی که ایشان تابعیت کشور مبداء خود را نیز حفظ کنند، این تعادل را بر هم می‌زند. ایشان می‌گویند مقیمان دائم می‌توانند به علت پیوندی که با کشور اصلی خود دارند یا از برخی «امتیازات شهروندی» برخوردار شوند که اتباع بومی از آنها محروم‌اند و یا از برخی «وظایف شهروندی خاص» شانه خالی کنند، در حالی که اتباع بومی قادر به چنین کاری نیستند. منتقدان به این علت (و البته همچنین به دلایلی دیگر) پیوند موجود بین «اتباع بیگانه مقیم» و کشور اصلی‌شان را مانعی بر سر راه جذب ایشان در جامعه سیاسی کشور محل اقامتشان می‌دانند. نویسنده سپس در همین قسمت این انتقادات را به مبارزه می‌خواند. به نظر وی منتقدان در مورد برخورداری مقیمان دائم از موقعیتی ممتاز در مقایسه با اتباع بومی به شدت

زیاده روی کرده‌اند. او نهایتاً در پایان قسمت سوم می‌گوید در واقع ملاحظات مربوط به انصاف نه تنها مانعی برای جذب کامل مهاجران نیستند، بلکه عملاً مورد تردید قرار دادن حفظ برنامه‌های اقتصادی و سیاسی متفاوت برای افراد جامعه، مشروعیت محروم ساختن مهاجران از حقوق برابر با سایرین را زیر سؤال می‌برد.

نویسنده در قسمت چهارم به بررسی این احتمال پرداخته است که درجه وسعت و شمولی که نظریه جذب خود به خودی متضمن آن است می‌تواند تهدیدی برای ظرفیت جذب لیبرال دموکراسیها بوده و در نتیجه به نهادهای لیبرال دموکراتیک آسیب رساند. او این امر را ناشی از این واقعیت می‌داند که در نظریه او، علی‌رغم شرایطی که معمولاً در قوانین مربوط به ورود به سرزمین یا کسب تابعیت ذکر می‌گردند، جذب افراد در جامعه سیاسی کشور میزبان به چیزی بیش از اقامت نیاز ندارد. او می‌گوید منتقدانش داشتن حداقلی از وجوه اشتراک و تشابه را برای ایجاد تفاهم، همبستگی و اتحاد بین افراد و همچنین برای کارکرد دموکراسیها ضروری می‌دانند و در نتیجه سیستم جذب گزینشی تری را توصیه می‌کنند. نویسنده هم مقدمات تجربی و هم نتیجه‌گیریهای منطقی این استدلال را رد می‌کند و سپس به بررسی مسأله از زاویه‌های دیگر می‌پردازد تا ببیند آیا ممکن است جذب خود به خودی افراد در جامعه سیاسی کشور میزبان به حل برخی تنشها و فشارهایی کمک کند که به نظر می‌رسد همبستگی را در کشورهای دارای جمعیت‌های ناهمگون به خطر می‌اندازد.

حتی حامیان نظریه جذب مهاجران قانونی در جامعه هم به شدت با جذب مهاجران غیرقانونی در جامعه کشور میزبان مخالف‌اند. نویسنده در قسمت پنجم کتاب به طور خاص به بررسی مسأله مهاجران غیرقانونی و مشکلات خاص اعمال نظریه جذب خود به خودی در مورد این گروه پرداخته است. او بر این عقیده است که اگر چه مهاجران قانونی در واقع به درستی انتظار دارند «سریع‌تر» جذب جامعه کشور میزبان شوند، هم مهاجران قانونی و هم مهاجران غیرقانونی از بسیاری جهات دلایل مشترکی برای دفاع از ادعای استحقاق نسبت به جذب در جامعه کشور میزبان دارند.

قسمت ششم به بررسی تشریفات جذب اختصاص یافته است. توجه نویسنده در این جا عملاً معطوف نظریه بدیع جذب خود به خودی است که بر اساس آن اتباع بیگانه‌ای که به طور دائم در کشور میزبان اقامت دارند به طور خود کار و بدون هیچ قید و شرطی از تابعیت آن کشور برخوردار خواهند شد. این نظریه ممکن است خصوصاً در مقایسه با روش دیگر یعنی کسب داوطلبانه تابعیت که البته طرفداران بیشتری هم دارد، رویکردی غیرلیبرال و محدود کننده آزادی به نظر رسد. با این حال، نویسنده با تأکید بر شرایط اعمال صحیح این نظریه و ضمن بررسی

مخالفتهای خاصی که ممکن است در جهت حمایت از منافع مهاجران یا منافع عمومی جامعه نسبت به این نظریه به عمل آیند، از رویکرد خود دفاع می‌کند.

نویسنده در ادامه به بررسی مسأله وضعیت حقوقی مهاجران در حقوق اساسی پرداخته است. در قسمتهای هفتم و هشتم به شرح مباحثات صورت گرفته در مورد وضعیت حقوقی اتباع بیگانه مقیم در ایالات متحده و آلمان سخن می‌رود. خلاصه آن که، نویسنده در هر یک از این دو بخش سعی کرده است به این سؤال پاسخ دهد که آیا و تا چه میزان اقامت اتباع بیگانه در محدوده ژئوپولیتیک کشورها چه به طور مستقیم (از طریق برخورداری اتباع بیگانه از حقوقی برابر با اتباع و فارغ از تابعیت ایشان) و چه به طور غیرمستقیم (از طریق کسب تابعیت)، متضمن اعطای حمایتی برابر با اتباع به موجب حقوق اساسی این کشورهاست. پاسخهای احتمالی به این سؤال عبارتند از این که قانون اساسی در هر یک از این دو کشور: (الف) برابری اتباع بیگانه مقیم را با اتباع ضروری می‌داند؛ (ب) برابری اتباع بیگانه مقیم را با اتباع مجاز می‌شمارد؛ یا (ج) این برابری را منع می‌کند. نویسنده از طریق بررسی پرونده‌های مطروحه در دادگاههای این دو کشور در مورد وضعیت حقوقی اتباع بیگانه مقیم (چه قانونی و چه غیرقانونی) و کسب تابعیت به دست ایشان بر اساس قانون اساسی، به این سؤال پاسخ می‌گوید. او بر این عقیده است که گرچه قوانین اساسی هر دو کشور ایالات متحده و آلمان حقوقی برابر بر اتباع به این افراد اعطا نکرده‌اند، تردید در مورد درستی عدم استفاده از تابعیت به مثابه دلیلی برای اعمال تبعیض بین وضعیت حقوقی اتباع بیگانه و اتباع کشور و قبول نقش اقامت و جذب این افراد در اجتماع نیز در تعیین وضعیت حقوقی ایشان رشد فزاینده‌ای را نشان می‌دهد.

تهیه و تنظیم

موسی موسوی

ب - مهاجرت و پناهندگان*

این کتاب در دو بخش تنظیم شده است و مشتمل بر هشت فصل می‌باشد. بخش اول کتاب دربردارنده «اصول و مبانی» است. بررسی که نویسنده برای شروع این بخش کتاب درافکنده آن است که از زمان جنگ دوم جهانی به این سو، چه اصولی بر سیاستها و خط‌مشیهای دولتهای متوالی محافظه‌کار و کارگر [انگلستان] دربرخورد با مهاجران و پناهندگان حاکم بوده است؟ و از چه روی این خط‌مشیها طی دوره مزبور مورد حمایت و جانبداری رسانه‌های جمعی انگلستان قرار گرفتند؟

وی با انتقاد از سیاستهایی که دولتهای محافظه‌کار و کارگر در قبال مسأله مهاجرت و پناهندگان طی سالهای گذشته اتخاذ کرده‌اند، اصل اساسی حاکم بر اندیشه‌های آنان را در رسیدن به چنین سیاستهایی، جمع‌آوری آرای مردم می‌داند. این اصل در قانون اتباع بیگانه (۱۹۰۵) اساساً برای راندن یهودیان اروپایی و قانون محدودیت اتباع بیگانه (۱۹۱۴) و اصلاحیه قانون محدودیت اتباع بیگانه (۱۹۱۹) برای بیرون راندن آلمانیها طراحی شده بود. نویسنده سپس نگرانی خود را از عدم تغییر سیاست فعلی انگلستان در مورد مهاجرت و پناهندگان و جانبداری از آن مادام که برای سیاستمداران آراء انتخاباتی به دنبال دارد، بیان می‌کند.

از دیگر موضوعات مورد بحث در این فصل، می‌توان به تبیین علت نیازمندی ملت‌ها و کشورهای مستقل به داشتن هویتی که ناشی از تاریخ‌شان باشد اشاره کرد. وی بر این نکته تاکید می‌نماید که در تعریف و تبیین هویت ملی نباید صرفاً بر عواملی چون قلمرو، قومیت مشترک، مذهب یا زبان تکیه کرد بلکه باید بر آرمانهای مشترک و بر پنداره‌های مشترکی از جامعه که در تلاش برای ایجاد آن هستند، تکیه گردد. آن‌گاه وی درباره رابطه میان حق شهروندی درجه اول و استقلال سخن می‌گوید و وجود حق شهروندی درجه اول را ملازم با داشتن حق استقلال برای کشورها می‌داند. همچنین، بحث از بود یا نبود رابطه استلزامی میان استقلال و دموکراسی نیز در این فصل سخن به میان آمده است.

در فصل دوم تحت عنوان «تکالیف حکومت در برابر پناهندگان»، نویسنده تلاش کرده است

* Michael Dummett, *On Immigration and Refugees*, New York: Routledge Press, 2001, 160 Page.

مبنایی حقوقی برای نحوه رفتار با پناهندگان به دست دهد. در این زمینه، وی ابتدا با اشاره به وجود اقتدار در شکلهای گوناگون آن - در حکومت قبیله‌ای، دولت - شهرها و در دولتهای ملی که شکل مدرن‌تری از حکومت هستند - در دراز تاریخ، از اقتدار به مثابه عامل محدود کننده شهروندان و حقوق آنها یاد می‌کند. در اندیشه‌های فیلسوفان پیشین، شاید بتوان به «عدالت» به مثابه معیار رفتار با پناهندگان - که مورد عنایت نویسنده است - توسل جست. با این حال نویسنده کتاب فیلسوفان سیاسی را مورد انتقاد قرار داده است که به رغم آن که ماهیت و مبانی عدالت را کاویده‌اند و تعریف یک حکومت عادل را به علاوه معیارهای حاکم بر رفتار افراد - برای آنکه این رفتار عادلانه تلقی شود - بررسی کرده‌اند، اما آنها با ملاحظه این که تمام امور مربوط به خارج از مرزهای حکومت در حوزه قدرت و قوانین حکومت دیگری است، هیچ‌گاه گام فراتر از مرزهای جامعه خود نگذاشته‌اند و این پرسش را در نیکنده‌اند که یک حکومت عادل چه تکالیف و تعهداتی را در قبال غیر شهروندانش به عهده دارد. نویسنده سپس با نقد رویکردهای مختلف به مسأله عدالت و تفاوت قایل شدن میان کارکرد عادلانه حکومت و عدالتداری افراد در جامعه، معیار مساوات‌خواهی را نیز به مثابه مبنای یک عمل اجتماعی در زمینه تعیین تکلیف نحوه رفتار با پناهندگان و مبنای آن، مردود می‌داند. آن‌گاه وی حقوق بشر را معیار چنین برخورد و رفتاری برمی‌شمارد. وی استدلالی می‌نماید که در حقوق بین‌الملل نیز آن‌گاه که یک کشور در قبال کشور دیگر وظایفی را عهده‌دار است، به معنای آن است که کشور مذکور دارای برخی وظایف اخلاقی در قبال افراد و انسانهایی است که در خارج از مرزهایش زندگی می‌نمایند. در ادامه، وی این پرسش را درمی‌افکند که یک حکومت چه حقوق و چه تکالیفی در قبال افرادی که در پی ورود به کشور هستند دارد؟ وی در پاسخ این پرسش، از لزوم عادلانه بودن رفتار آن حکومت در برابر چنین افرادی سخن می‌گوید و در تعریف عادلانه بودن رفتار نیز بر درخور بودن رفتار با اشخاص تأکید می‌نماید. نویسنده سپس برای پاسخ دادن به سؤال مربوط به نحوه رفتار با پناهندگان و مهاجران از منظر حقوق بین‌الملل - که به زعم وی جای آن در مباحثات فلسفه سیاسی و اندیشه خالی مانده است - برخی از اصول حقوق بین‌الملل، از جمله حقوقی که مردم بر حاکمیت دارند را بررسی می‌کند. نهایتاً وی نتیجه‌گیری می‌نماید که بدون سرزمین یا بدون کشور هستند، این حق را دارند که به آنها تابعیت یا ملیت اعطاء گردد. در این فصل رفتار کشورهای توسعه یافته و کشورهای کم درآمد نیز در پذیرش پناهندگان و آوارگان مقایسه نسبی شده‌اند. تلاش نویسنده در این فصل در جهت اثبات وجود حقوقی برای پناهندگان است و تلاش نموده است این را از خلال قواعد حقوق بین‌الملل اثبات نماید.

فصل چهارم کتاب با عنوان «تکالیف حکومت در برابر مهاجران» به بررسی حقوق یک

حکومت یا کشور در امتناع یا پذیرش مهاجران و نیز تکالیف حکومت در برابر آنها می‌پردازد. به باور نویسنده کتاب، برای آن که تکلیف حکومت را دربرآوردن ادعاهای پناهندگان بهتر بشناسیم، باید ذهنمان را از این مطلب که حکومت در برابر غیرشهروندانش وظیفه و تکلیفی ندارد، خالی نماییم. این ایده که تکلیف حکومت فقط در قبال شهروندانش می‌باشد، ناشی از تصور نادرستی است که نسبت به هدف تاسیس حکومت وجود دارد. مطابق نظر نویسنده: کتاب، علت پیدایی این تصور نادرست آن بوده است که ما در تعریف هدف تشکیل حکومت، صرفاً به بالا بردن رفاه شهروندان و حفاظت از آنها در مقابل تهاجم تکیه کرده‌ایم. گویان که این هدف، هدفی به جاست اما تمام هدف نیز نمی‌تواند باشد، چرا که حکومت جهت نمایندگی مردم تشکیل می‌گردد. در واقع حکومت نماینده مردم در دنیای خارج می‌باشد. نویسنده همچنین بر این باور است از آن‌جا که شهروندان هر کشوری تعهدات فردی اخلاقی نسبت به هر انسان دیگری که تحت تاثیر اقدام و اعمال شهروندان کشور مزبور است، دارد. بنابراین آن کشور به مثابه یک کل دارای تعهدات جمعی اخلاقی نسبت به شهروندان دیگر کشورها نیز دارد و نیز به دلیل آن که نماینده شهروندان در دنیای خارج است، بنابراین دارای تعهدات اخلاقی نسبت به دیگر حکومتها و شهروندان آنهاست. وی سپس با ذکر نمونه‌هایی از اقدامات و رفتارهای کشورها که بر دیگر کشورها تاثیر گذاشته‌اند، غفلت سیاستمداران از این موضوعات را به دلیل آن که تاثیری در جمع‌آوری آراء ندارد. مورد انتقاد قرار می‌دهد. نویسنده سپس در بحث از میزان مورد قبول مهاجرت به این نتیجه می‌رسد که هر کشوری، در صورتی که جمعیت بومی آن در خطر غلبه سریع جمعیتی از ناحیه مهاجران باشند، حق محدود کردن مهاجرت را دارد. آن‌گاه وی بر «سریع بودن غلبه» جمعیتی در شرط فوق‌الذکر تاکید می‌ورزد، چرا که جریان تدریجی مهاجرت مردمی با فرهنگ متفاوت را از آن‌جا که مهاجران به مرور، فرهنگ و رفتارهای کشوری را که بدان مهاجرت کرده‌اند را می‌پذیرند - تهدید جدی برای فرهنگ ملی کشور مهاجرپذیر نمی‌دانند. در این فصل، نویسنده تکالیف حکومتها در قبال مهاجران را از زوایای گوناگون مورد بررسی قرار داده است.

فصل چهارم کتاب به بررسی دلایل و مبنای نپذیرفتن مهاجرت و پناهندگان می‌پردازد. نویسنده، دلایلی را که در حال حاضر در عدم پذیرش مهاجرت و پناهندگان به آنها استناد می‌شود، تبعیض نژادی و یا در برخی موارد، تبعیض علیه خارجی‌ان ذکر می‌نماید. وی از سیاستهایی که شماری از کشورها در کنترل مرزها به جهت ممانعت از ورود یک نژاد خاص یا گروهی از نژادها اعمال می‌نمایند انتقاد نموده و آثار و پیامدهای منفی چندی برای آنها برمی‌شمارد؛ نیز، به شماری از مثالهای موردی نیز، همچون سیاستی که استرالیا در ژاپن پیاده کرد و... اشاره می‌نماید.

نویسنده بر این باور است که ورود مردمانی از نژادی متفاوت از نژاد اکثریت بومی یک کشور، آن اکثریت را در معرض تهدید اضمحلال یا مغلوب شدن قرار نمی‌دهد چرا که اضمحلال مسأله‌ای است که با فرهنگ، رفتار و حس تعلق به یکدیگر همراه است و بدین لحاظ به عوامل اجتماعی مرتبط است نه به عوامل فیزیکی. در ادامه این فصل، وی استدلالها و بیهانه‌های گوناگون در زمینه با اعمال تبعیض چه تبعیضی که بدان تصریح شده باشد و چه تبعیضی که تصریح نشده باشد - را رد می‌نماید. وی در ادامه بررسی خود در این فصل درباره مبانی و دلایل رد مهاجرت، آثار جمعیت شناختی مهاجرت را نیز در چند کشور منتخب بررسی نموده است و به لحاظ این چارچوب تحلیلی نیز نشان می‌دهد می‌توان سیاستهای بهتری نسبت به آنچه در حال حاضر اعمال می‌شود، اتخاذ نمود.

فصل پنجم کتاب که آخرین فصل بخش اول را به خود اختصاص می‌دهد، به مسأله «شهروندی» می‌پردازد. در این بررسی، حقوق شهروندی - به صورتی که امروزه در قانون اساسی عمده کشورها به آن توجه شده است - و مسأله تابعیت^۱ در حقوق انگلستان به طور اجمالی با هم مقایسه شده‌اند. وی در تداوم جانبداری خود از نظریه مرزهای باز برای مهاجرت، امتیازات شهروندی را نیز برای مهاجران برمی‌شمارد و در این زمینه علاوه بر امتیاز سکونت، از حق رای نیز سخن به میان آورده است. وی از «مالیات در برابر نمایندگی» به مثابه مبنای مشروعیت حق رای برای مهاجران یاد می‌نماید و از ناعادلانه بودن عدم اعطای حق رای به غیر شهروندان سخن می‌گوید.

بخش دوم کتاب تحت عنوان کلی «تاریخچه» دربردارنده سه فصل پایانی کتاب است. نویسنده در فصل ششم به روند تبدیل و تحول مهاجرت به مثابه یک تهدید در بریتانیا اشاره می‌نماید. وی معتقد است تا حدود دهه ۱۹۶۰ میلادی، بریتانیا یک کشور به شدت نژاد پرست بود و حتی در سال ۲۰۰۰ هم گرچه قوانین این کشور نژادپرستی را محکوم می‌کنند، دلایل بسیاری موجود است که ثابت می‌نماید نژادپرستی همچنان در این کشور پابرجاست. وی بر این باور است که بریتانیای سال ۲۰۰۰ به روشنی سال ۱۹۶۱ و حتی به شدت سایر کشورها در همین سال ۲۰۰۰ نژادپرست نیست و البته این نه فقط معلول قوانین ضد نژادپرستی است بلکه تغییر نگرش عمومی جامعه نیز در این مورد مؤثر بوده است. گذشته از آن، بسیاری از افراد جامعه نه تنها طرز فکر خود را با این نگرش جدید هماهنگ می‌کنند بلکه آن را درونی می‌سازند به گونه‌ای که حتی به یاد نمی‌آورند روزی خلاف طرز فکر کنونی‌شان را داشته‌اند (شرایط اجتماعی نیز در این تغییر

نگرش حائز تاثیرند). به عقیده وی، نگرشهای نژادپرستانه غالباً بخشهای سطحی و اکنشهای روانی انسان است و به همین دلیل به سادگی قابل تغییرند. اما سطحی بودن این احساسات به هیچ وجه به معنی ضعیف بودنشان نیست.

نویسنده در این فصل در مقام بیان تاریخچه‌ای از اقدامات نژادپرستانه دولت بریتانیا از سال ۱۹۵۲ به منابه سالی که در آن برای اولین بار نگرش‌های نژادپرستانه در رفتار این دولت بروز یافت، یاد می‌کند چرا که در این سال اقداماتی در جهت جلوگیری از تقاضای رنگین پوستان برای استخدام در آن کشور انجام پذیرفت. در سال ۱۹۶۲، با افزایش نگرانی افکار عمومی در این کشور، دولت بریتانیا قانونی را برای محدود کردن مهاجرت اتباع کشورهای عضو جامعه مشترک المنافع تصویب کرد، در حالی که این افراد به موجب قانونی که در سال ۱۹۴۸ تصویب شده بود، تبعه بریتانیا هم بودند. با وجود آن که ظاهر این قانون به هیچ وجه نژادپرستانه نبود، باید گفت نژادپرستی ریشه تصویب این قانون بود. در ادامه، نویسنده با ذکر موارد متعدد نشان می‌دهد که اگرچه به مرور از ظاهر و محتوای نژادپرستی در ظاهر قوانین و مقررات بریتانیا کاسته شده است، ولی به اشکالی دیگر همچنان ممانعت‌هایی در برابر مهاجرت برجا مانده‌اند.

در فصل هفتم، نویسنده با ذکر نمونه‌هایی از رفتار دولت بریتانیا نسبت به مهاجران در سالهای اخیر، نشان می‌دهد دولتهای مختلف در این کشور جهت کسب آراء مردم همچنان سیاستهای ناصحیح گذشته را تداوم بخشیده‌اند.

و سرانجام فصل هشتم که واپسین فصل کتاب است، به بررسی مسأله مهاجرت و پناهندگان در دیگر کشورهای اروپایی پرداخته است. این بررسی شامل کشورهای فرانسه، آلمان و ایتالیا می‌گردد.

تهیه و تنظیم

سیدمهدی ناصری

ج - تبیینی جامع از مهاجرت نخبگان

«فرار مغزها؛ بررسی مهاجرت نخبگان از زوایای گوناگون» عنوان کتابی است که حسن وقوفی تألیف و به همت انتشارات زهد منتشر گردیده است.^۱ با توجه به فقدان منابع نظری و جامع در خصوص چرایی و چگونگی «فرار مغزها» یا «مهاجرت نخبگان» کتاب حاضر از اهمیت شایان توجهی برخوردار است. آنچه می‌خوانید چکیده مفهومی کتاب مذکور می‌باشد.

مطالب کتاب «فرار مغزها» در یک پیشگفتار و شش بخش سازماندهی شده است. در پیشگفتار، نویسنده ضمن طرح دیدگاههای موافق و مخالف در مورد فرار مغزها به بررسی و نقد دلایل هر یک از آنها پرداخته و در پایان نگرش عده‌ای از صاحب‌نظران کشور مبتنی بر ایجاد امنیت و ساختار سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی لازم برای پرورش استعدادها و مناسب دانستن مهاجرت اختیاری مازاد بر نیاز نیروی انسانی را مورد تأیید قرار می‌دهد. بخش اول با طرح تعاریفی از جامعه‌شناسان ایرانی و خارجی آغاز و با تعریف لغوی و اصطلاحی فرار مغزها، اشکال عمده فرار و شکار مغزها با عنایت به مسائلی نظیر انقلاب صنعتی، وابستگی، روند استعمار، نظام آموزشی نامتناسب با نیازهای جامعه، جنگ سرد و قانون مهاجرت ادامه یافته و در نهایت وضعیت فرار مغزها در ایران از دوران پس از جنگ جهانی دوم تاکنون را به بحث گذارده و شتاب این روند را با شواهد آماری نشان می‌دهد.

«تلخ اما واقعی» عنوانی است که مؤلف برای بخش دوم کتاب خود برگزیده که در ذیل آن وضعیت فرار مغزها به مثابه معضلی جهانی را نه تنها در مورد ایران و کشورهای خاورمیانه نظیر فلسطین، افغانستان، عراق، ترکیه و دیگر کشورهای جهان سوم، بلکه برای کشورهای پیشرفته‌ای نظیر کانادا نیز بررسی می‌نماید. در ادامه این بخش نگرش مردم تهران به مهاجرت بر اساس عواملی چون جنسیت، سن، سواد، تأهل، طبقه اجتماعی و درآمد بررسی شده و در نهایت وضعیت علمی، فرهنگی و اقتصادی متخصصان ایرانی مقیم کشورهای خارجی به توجه درآمده است. در بخش سوم با عنوان «فرار از دهکده جهانی»، وضعیت فرار مغزها با عنایت به مسأله جهانی شدن،

۱- شناسنامه کامل کتاب مذکور بدین صورت است:

وقوفی، حسن، فرار مغزها؛ بررسی مهاجرت نخبگان از زوایای گوناگون، تهران، مؤسسه فرهنگی -

دهکده جهانی، اینترنت، دانشگاه‌های اینترنتی و ... به بحث گذاشته شده و با استفاده از نظریات متفکرانی چون مارشال مک‌لوهان و الوین تافلر به تبیین مسأله فرار مغزها و تغییر کارکردهای آموزش و حکومت در عصر اطلاعات پرداخته شده و بر این اساس به مقایسه وضعیت علم، دانش، تخصص و نهادهای علمی و فرهنگی ایران با کشورهای دیگر می‌پردازد.

در بخشهای چهارم و پنجم، نویسنده عوامل مهاجرت نخبگان و راهکارهای حل این مشکل را مطرح می‌سازد. در بحث عوامل مهاجرت نخبگان ابتدا دو الگوی نظری در زمینه عوامل مهاجرت نخبگان را بیان کرده و سپس به عوامل فرار مغزها بر اساس نظرات کارشناسان و مسؤولان مربوطه پرداخته و در نهایت پس از به تصویر کشیدن واقعیهای ایران در مقایسه با کشورهای دیگر، متغیرهای اجتماعی - فرهنگی، اقتصادی و حرفه‌ای مهاجرت را بررسی نموده و بر اساس تحقیقات انجام شده در کشور در زمینه فرار مغزها، به جمع‌بندی عوامل مؤثر بر این پدیده در هفت عنوان می‌پردازد. در بخش پنجم رهیافتهایی برای جلوگیری از فرار مغزها در قالب متناسب سازی امکانات داخلی و بهره‌گیری از ساز و کارهای بین‌المللی جهت جبران خسارت مهاجرت متخصصان مورد توجه قرار گرفته و در قالب دو راهبرد «بازگشت مهاجران» و «همراه نمودن مهاجران» و همچنین راهکار پیشنهادی شورای فرهنگی و اجتماعی مبتنی بر ترکیبی از جاذبه - دافعه و حفظ آمادگی در روند جهانی شدن، بسترهای لازم برای فعالیت نخبگان در کشور را برمی‌شمارد.

بخش پایانی کتاب با عنوان «تجربه‌های تازه» به معرفی شبکه‌ها و انجمنهای مهاجران متخصص و برنامه انتقال دانش از طریق اتباع مهاجر در قالب طرح توسعه سازمان ملل پرداخته و پس از بررسی مقایسه‌ای شبکه‌های محققان مهاجر بر اساس اداره و سازماندهی، عضویت، اهداف و فعالیتهای آنها، به چشم‌اندازهای استفاده از مهاجران متخصص از طریق ایجاد هماهنگی در شبکه‌های مهاجران در جهت راهبرد «همراه نمودن مهاجران» اشاره می‌کند.

در مجموع کتاب مذکور علی‌رغم برخی کاستیهای شکلی و محتوایی (به ویژه از جهت نقص پایورقیها، نداشتن فهرست مطالب و عمق و انسجام تئوریک لازم) به لحاظ تدوین وسیع و دایرةالمعارف گونه مطالب در مورد فرار مغزها از اهمیت شایان توجهی برخوردار است. تدوین و انتشار چنین آثاری بخشی از فقر منابع در این زمینه را سامان می‌بخشد.

د- مهاجرت نخبگان*

«مهاجرت نخبگان» عنوان مجموعه گزارشهایی است که دربارهٔ مسأله فرار مغزها در معاونت فرهنگی دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری تهیه و در قالب یک مقدمه و دو مقاله عرضه شده است. در مقدمه چارچوب کلی بحث بر اساس عواملی چون تجربه‌های ملی و جهانی، ابعاد و شاخصهای آشکار و پنهان و میزان آسیب‌زایی بحران فرار مغزها، پیامدهای مثبت و منفی و جهانی بودن فرار مغزها چونان یک پدیده اجتماعی، بررسی موضوع در شبکه تعاملات اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و حتی ساختاری در سطوح خرد و کلان، ایجاد و توسعه بنیان علمی مناسب برای جلوگیری از فرار مغزها و جایگزین‌سازی چرخش مغزها به جای فرار مغزها و تأکید بر جنبه‌های انسانی، اخلاقی و آرمانی مسأله در کنار جنبهٔ اقتصادی آن در قالب یک رهیافت علمی، به تصویر درآمده است.

در مقاله اول این کتاب بر اساس چارچوب کلی و رهیافت علمی مزبور، پس از تعریف و طرح مسأله مهاجرت نخبگان و بیان تاریخچه و آماری از مهاجرت نخبگان در ادوار مختلف تاریخی، وضعیت مهاجرت نخبگان و متخصصان ایرانی بر اساس آمارهای رسمی و غیررسمی مورد بحث و بررسی قرار گرفته، سپس علل و عوامل این مسأله با عنایت به نتایج تحقیقات به عمل آمده در این زمینه به بررسی درآمده است. در ادامهٔ مباحث این مقاله نظرات و دیدگاههای اعضای شورای فرهنگی و اجتماعی دربارهٔ مهاجرت نخبگان مطرح و بر همین اساس سیاستهای پیشنهادی و راهکارها و اقدامات اجرایی مورد توجه قرار گرفته است.

در مقاله دوم، مسأله فرار مغزها همچنان برای جامعهٔ علمی جهانی، چونان معضلی مهم تلقی شده که نیازمند رویکردهای جدید می‌باشد. بر اساس این رویکردهای جدید زمینه‌های استفاده از اندیشه‌گران مهاجر در قالب دو راهبرد «بازگشت مهاجران» و «استفاده از مهاجران» مورد توجه قرار گرفته که نویسندگان براساس شرایط جدید جهانی و شبکه‌های علمی مهاجران در دنیا، بر ضرورت راهبرد «استفاده از مهاجران» تأکید می‌نمایند. در ادامه نیز تجارب تازه استفاده از

* شناسنامه کتاب مذکور بدین ترتیب است:

ابراهیم‌آبادی، حسین، (به اهتمام)، مهاجرت نخبگان، تهران: دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی فرهنگی و اجتماعی [وابسته به] معاونت فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، ۱۳۷۹.

اندیشه‌گران مهاجر در قالب شبکه‌های سازمان یافته که نمونه‌هایی از آنها نیز مورد اشاره و بررسی (از نظر اداره و سازماندهی، عضویت و اهداف و فعالیتها) قرار گرفته‌اند، مطمح نظر واقع شده و در پایان به چشم‌اندازهای جدید استفاده از مهاجران متخصص براساس شرایط جدید، به ویژه با عنایت به راهبرد «استفاده از مهاجران» اشاره شده است.

اهمیت کتاب مذکور از جهت استنادهای آماری و بازتاب نظریات شورای فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و به ویژه به دلیل طرح دیدگاهها و تجربیات جدید در زمینه فرار مغزها بسیار قابل توجه و در خور تأمل می‌باشد.

تهیه و تنظیم

رضا خلیلی



ه- چارچوبی جدید در تحلیل امنیت^۴

کتاب حاضر به قلم سه تن از نمایندگان سرشناس مکتب کپنهاگ در مطالعات امنیتی به رشته تحریر درآمده است و از یک مقدمه و نه فصل تشکیل می‌شود. نویسندگان هدف اصلی کتاب را طرح چارچوب جدیدی برای تحلیل امنیت، اعلام کرده‌اند. کتاب فوق را باید ادامه کار کلاسیک بوزان (مردم، دولتها و هراس) محسوب نمود.

در چند دهه اخیر گروه‌های بسیاری از سیاستمداران و سیاست‌گذاران گرفته تا پژوهشگران مطالعات صلح، محققان روابط بین‌الملل و متخصصین مسایل استراتژیک و متافیزیستها و طرفداران محیط زیست، کوشیده‌اند تا مرجع^۱ امنیت را به بخشهای دیگری، چون مسایل اقتصادی، زیست محیطی و اجتماعی گسترش دهند، ضمن آن که موضوعات امنیتی سابق (نظامی - سیاسی) همچنان حفظ شوند. تلاش مذکور منجر به این شده است که در حال حاضر دو دیدگاه سنتی^۲ و توسعه بخشی^۳ وجود داشته باشد. مقایسه این دو دیدگاه یکی از اهداف کتاب حاضر عنوان شده است (ص ۶). همچنین مؤلفان می‌کوشند به انتقاداتی که متوجه رویکرد مطالعاتی آنان شده است، از جمله این نکته که امنیتی دیدن حوزه‌های گوناگون، موجب اغتشاش و از هم‌گسیختگی انسجام معنایی اصطلاح و نهایتاً بی‌معنا شدن مفهوم امنیت خواهد شد، پاسخ گویند. نویسندگان کتاب هدف دیگر خود را فراتر رفتن از «نظریه مجموعه امنیتی کلاسیک» اعلام می‌دارند (ص ۱۵). یکی از راه‌های انجام این کار را محققین مذکور «گشودن باب تحلیل به روی طیف وسیعی از بخشها و عرصه‌ها» می‌دانند. به نظر آنها برای وسعت بخشیدن به مفهوم امنیت منطقاً دو راه وجود دارد: الف) رویکرد مجموعه‌های همگون که مفروضه قدیمی، مبنی بر تمرکز مجموعه‌های امنیتی حول بخشهایی خاص و شکل‌گیری اشکال خاصی از تعامل میان واحدهای مشابه را حفظ می‌کند (مثلاً رقابتهای مبتنی بر قدرت بین دولتها). این منطق به اشکال متنوعی از مجموعه‌ها منجر می‌شود که در بخشهای مختلف پدیدار می‌شوند (مثلاً مجموعه‌های نظامی عمدتاً از دولتها تشکیل می‌شوند، مجموعه اجتماعی از واحدهای هویت بنیاد و نظایر آن).

^۴ Barry Buzan, Ole Wever & Jaap de Wilde, *Security: A new Framework For Analyse*, Boulder: Lynne Rienner Publishers, 1998, 237 pgs.

1. Referent Object

2- Traditionalist

3- Wideners

ب) مجموعه‌های ناهمگون: این رویکرد مفروضه تعلق مجموعه‌های امنیتی به بخشهای خاص را رها می‌کند و معتقد است که منطق منطقه‌ای (در مقدمه توضیح داده می‌شود) می‌تواند انواع مختلف بازیگران متعامل را در دو یا چند بخش به هم ربط بدهد (مثلاً دولت، ملت‌ها، بنگاه‌ها، کنفدراسیونهای متعامل در بخشهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی).

راه دوم، اتخاذ رویکرد ساختارگرایانه در امنیتی ساختن مسایل است. رویکرد کلاسیک فرآیند مذکور را بر اساس مهر و کین بررسی می‌کرد. اما به نظر مؤلفان، دستور کار وسیع‌تر که آنان طرح می‌کنند، رویکرد پیچیده‌تری می‌طلبد و آنان فصل دوم را به توضیح این رویکرد اختصاص داده‌اند و معتقدند که امنیت تنها استفاده از زور نیست، بلکه نوع خاصی از سیاست بین‌الذلهانی است. نویسندگان، فصل دوم را به توضیح دو سؤال اختصاص داده‌اند: چگونه می‌توان بین سیاسی کردن و امنیتی کردن تمایز قایل شد یا به واقع امنیت چیست و چه نیست؟ و سؤال دیگر چگونگی شناخت و تمیز بازیگران و مرجع امنیت است. در واقع فصل دو چهارچوبه تئوریک و بنیاد اصلی کتاب می‌باشد.

مؤلفان برای توضیح امنیت شیوه خود را تجزیه و ترکیب مجدد اعلام کرده‌اند (ص ۸). لیکن تأکید می‌کنند که این تجزیه برای فهم مطلب است و گرنه در عالم واقع این بخشها جزئی جدایی‌ناپذیر از مجموعه‌های کلی هستند. بر این اساس نویسندگان ۵ حوزه را مورد شناسایی قرار می‌دهند: نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی. هر کدام از موارد در فصول جداگانه مورد بحث قرار می‌گیرند. ترکیب هر فصل هم تقریباً به این شکل است: دستور کار امنیتی در این بخش کدام است؟ بازیگران خاص این بخش کدامند؟ چه منطقی از تهدیدات و آسیب‌پذیرها در این بخش فعالند؟ و چگونه یک مقوله یوای امنیتی در هر بخش بین سطوح ملی، منطقه‌ای و جهانی تقسیم می‌شود؟

فصل سوم به امنیت نظامی می‌پردازد (صص ۷۰ - ۴۹) و این‌گونه نتیجه گرفته می‌شود که دولتها به صورت سنتی مرجع اصلی امنیت نظامی بوده‌اند و خواهند بود. حفظ تمامیت ارضی دولت موضوع اصلی امنیت نظامی است و دو محیط بلافصل آن - داخلی و منطقه‌ای - همچنان دلمشغولی اصلی این حوزه می‌باشد. همچنین گفته می‌شود یورش امنیت منطقه‌ای (در بعد نظامی) همچنان به مسایل منطقه‌ای مربوط می‌شود، لیکن در دولتهای ضعیف مسایل داخلی نیز محل بحث خواهند بود (ص ۷۰).

فصل چهارم به مسایل زیست محیط اختصاص یافته است (صص ۹۳ - ۷۱). نویسندگان معتقدند که در این بخش سطح سیستم غالب بنظر می‌رسد (سیستم بین‌المللی که اولین سطح در تحلیل روابط بین‌الملل است) زیرا بیشتر تحرکات برای امنیتی ساختن، به دلیل وجود جامعه

معرفتی زیست‌محیطی بین‌المللی در این حوزه صورت می‌گیرد و اینان خواهان در دستور کار قرار گرفتن مسایل زیست‌محیطی‌اند. اما قدرت آنها محدود است و لذا از این رو دو دستور کار مختلف به وجود می‌آید: از یک سو دستور کار علمی جامعه بین‌المللی و در سوی دیگر دستور کار سیاسی برای قبولاندن آن به منزله سیاست برتر به شرکتهای بزرگ و دولتهاست و این امر متوجه واحد بین‌المللی (دولت) می‌شود. پس در نهایت توفیق در امنیتی کردن زیست محیط محدود است و تصمیم‌گیری برای اجرای آنها هنوز به دولتها بستگی دارد.

در فصل پنجم بخش اقتصادی بررسی می‌شود (صص ۱۱۷ - ۹۵). مؤلفان، امنیتی ساختن بخش اقتصادی را امری دشوار ارزیابی می‌کنند، زیرا اقتصاد در دیدگاههای لیبرالی منفک از سیاست دانسته می‌شود. لیکن آنها معتقدند که پیامدها و آثار امنیتی اقتصاد در بستر وسیع‌تر هویدا می‌شود.

فصل ششم بخش اجتماعی امنیت را مدنظر قرار داده است (صص ۱۴۰ - ۱۱۹). به نظر محققان فوق دو نیروی اصلی در بخش اجتماعی روی به جهانی شدن دارند: الف) جرخه فقر در جنوب، انتقال بیماریهای مرتبط با فقر که با مهاجرت انتقال می‌یابند، جرابم سازمان‌یافته یا بدون سازمان مرتبط با مهاجرت و ب) برخورد تمدنها و دیالکتیک غربی شدن، یعنی روند یکسان شدن فرهنگی و واکنش علیه آن، که احتمالاً در کوتاه مدت و میان مدت روند اخیر، یعنی اقتصاد سیاسی بین‌المللی فرهنگ، مهم‌تر خواهد بود. همچنین همبستگی جهانی شدن، گرایش به مسایل محلی و احتمالاً ناحیه‌گرایی^۱ هم اهمیت خواهد یافت.

بخش سیاسی موضوع فصل هفتم است (صص ۱۶۲ - ۱۴۱). در این بخش یویش اصلی در سطوح دو جانبه تا منطقه‌ای عمل می‌کند که شامل تشکلهای^۲ مختلف کوچکتر مثلاً نظامی نیز می‌شود. تعامل بین بخشها، اینها را به مجموعه‌های بزرگتر متصل می‌کند. عرصه سیاسی عرصه حاکمیت و قدرت است و هدف به حداکثر رساندن آن است.

در فصل هشتم به ترکیب^۳ بخشهای مختلف امنیت پرداخته می‌شود (صص ۱۹۱ - ۱۶۳). در این فصل از دو نوع تحلیل مجموعه بودن و متشکل بودن سخن به میان می‌آید. در نوع اول از ماتریسی با خانه‌های متعدد استفاده می‌شود. اما در نوع دوم که برای تحلیل سیاسی امروزی مفیدتر است، کوشش می‌شود تا شکل و کلیت، خطوط اصلی نزاع، تصمیمات حساس، فشارهای متقاطع بر بازیگران کلیدی و احتمالاً تأثیر تحرکات متفاوت، فهمیده شود. نوع اول (رویکرد ماتریسی) برای بررسیهای تاریخی مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

نتایج بررسیهای کتاب در فصل نهم آورده شده است. همچنین رویکرد ساختارگرایانه نسبت به امنیت در این فصل توصیف و تبیین گشته است. در این فصل از دیدگاه مولفین در مقابل دیدگاههای سنتی دفاع شده و به انتقادات مربوطه پرداخته شده است.

تیمه و تنظیم

محمد علی قاسمی



در این فصل، مولفین به بررسی دیدگاه‌های مختلف در مورد امنیت پرداخته‌اند. آنها استدلال می‌کنند که دیدگاه سنتی که امنیت را صرفاً یک موضوع نظامی می‌داند، ناکافی است. در عوض، آنها پیشنهاد می‌کنند که امنیت باید به عنوان یک مفهوم جامع‌تر در نظر گرفته شود که شامل ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را در بر می‌گیرد. این دیدگاه جامع‌نگر به مولفین اجازه می‌دهد تا به چالش‌های پیچیده امنیت در دنیای مدرن بپردازند و راهکارهای نوینی برای مقابله با تهدیدات جدید ارائه دهند.

و- مقابله با تروریسم از طریق همکاری بین‌الملل^۱

به موازات اوجگیری اعمال خشونت‌آمیزی که عموماً تحت عنوان «اقدامات تروریسم بین‌الملل»، شناخته و توصیف می‌شدند و گسترش آنها به اقصی نقاط جهان از اوایل دهه ۱۹۷۰، پژوهشها و تحقیقات فراوانی در مورد ابعاد متعدد و متنوع این پدیده در کشورهای مختلف، به ویژه در ایالات متحده و اروپای غربی صورت گرفته است. کتاب «مقابله با تروریسم از طریق همکاری بین‌المللی» یکی از جدیدترین این آثار است.

این کتاب شامل مجموعه مقالات عرضه شده در کنفرانسی با همین نام است که در تاریخ ۲۴-۲۲ سپتامبر ۲۰۰۰، به ابتکار مشترک «شورای بین‌المللی علمی و فنی برنامه پیشگیری از جرم و عدالت کیفری سازمان ملل» (ایسپاک)^۲، و «مرکز ملی پیشگیری از بزه‌های اجتماعی»^۳، و با همکاری «شعبه جلوگیری از تروریسم سازمان ملل»^۴، و «دفتر کنترل مواد مخدر و پیشگیری از جرم سازمان ملل»^۵، در شهر کورمایور^۶ ایتالیا برگزار شد. کتاب مزبور که در سال ۲۰۰۱ منتشر شده، به کوشش الکس پ، اشمیت که یکی از معروفترین صاحب‌نظران مسایل تروریسم است، ویراستاری و تدوین گردیده است.

کتاب با توجه به موضوع و محتوای مقالات طرح شده در ۶ بخش تنظیم گردیده است. در صفحات پایانی کتاب نیز مهم‌ترین اسناد بین‌المللی و منطقه‌ای مربوط به مقابله با تروریسم در قالب سه ضمیمه درج شده است.

بخش اول کتاب با عنوان «چهره متغیر تروریسم» به تحولات صورت گرفته در شیوه‌ها و

1- Aley P. Schmid et al., Countering Terrorism Through International Cooperation: Proceedings Of the International Conference On Countering Terrorism Through Enhanced International Cooperation, milano: ISPAC, 2001).

2- International Scientific and Professionid Advisory Council Of The U.N Crime Prevention and Crimind Justice Programme (ISPAC).

3- Centro Nazionale Diprevenzioee Difesa Sociale (CNPDS)

4- U.N Terrorism Prevention Branch (TPB)

5- U.N Office For Drug Control and Crime Prevention (ODCCP)

6- Courmayeur

تاکتیکها، علل و انگیزه‌ها و ابزار و وسایل مورد استفاده گروههای تروریستی و به طور کلی تحول «مفهوم» و «مصادیق» تروریسم بین الملل در چند دهه اخیر، به ویژه دوران دهساله پس از جنگ سرد، اختصاص یافته است. این بخش شامل مباحثی چون «برداشتها و سوء برداشتها از تروریسم مذهبی»، «تروریسم راست‌گرای نژادپرست»، «جدایی طلبی، الحاق‌گرایی^۱ و تروریسم: بررسی مقایسه‌ای (تطبیقی) ۲۰۰۰ - ۱۹۴۵»، «تروریسم و سلاحهای امحای جمعی»، «افساندها و واقعیتها در مورد تروریسم اطلاعاتی (سایبر تروریسم)^۲» می‌باشد.

بخش دوم با عنوان «چهره‌های متداخل تروریسم» به ارتباط فزاینده گروههای تروریستی با گروههای نیهکار سازمان یافته فراملی^۳ می‌پردازد. گروههای تروریستی ماهیتاً همواره با جرم و جنایت سر و کار داشته‌اند، اما به ویژه پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی و اضمحلال بلوک شرق که گروههای تروریستی را از یک منبع قابل توجه مالی و پشتوانه عظیم ایدئولوژیک محروم نمود، این گروهها برای تأمین منابع مالی مورد نیاز خود، به طور گسترده به جرایم سازمان یافته فراملی یا به همکاری و تعامل با چنین سازمانهایی از جمله کارتهای قاچاق اسلحه و مواد مخدر گرایش پیدا کردند. این بخش نیز دربرگیرنده پنج مقاله به قلم صاحب نظران معروف مسایل تروریسم می‌باشد: «ارتباط متقابل بین تجارت اسلحه، مواد مخدر و تروریسم»، «تأمین مالی جنبشهای چریکی و تروریستی از طریق جنایات سازمان یافته»، «تعریفی از تروریسم با بهره‌گیری از حقوق جنگ: اشکالها و امتیازها»، «ایجاد و توسعه واحدهای ضد تروریسم در ایتالیا: ارزیابی تهدیدهای کنونی» و «مقابله با تروریسم از دیدگاه ایتالیا».

بخش سوم کتاب به «چگونگی برخورد با جرایم تروریستی» اختصاص یافته است؛ در این بخش صاحب نظران راههای مقابله ریشه‌ای و اساسی با معضل تروریسم و مصادیق متنوع این پدیده را بررسی می‌کنند. چهار مقاله این بخش عبارتند از: مبارزه با تأمین مالی تروریسم در خاورمیانه، آدم‌ربایی در کلمبیا، شریان حیات سازمانهای تروریستی: بررسی راهبردهای تکامل یافته تأمین مالی تروریسم و مقابله با تروریسم با استفاده از جعبه ابزار^۴ نظامهای لیبرال دموکراسی و امکان به کارگیری آن در سایر انواع رژیمهای سیاسی.

در بخش چهارم کتاب، همان‌گونه که از عنوان اصلی آن، «تجربه‌ها و سیاستهای بین‌المللی و منطقه‌ای جهت مقابله با تروریسم» پیداست نحوه برخورد دولتها و سازمانهای بین‌المللی و منطقه‌ای با معضل تروریسم بین‌الملل مورد توجه قرار گرفته است. این موضوع در قالب سه مقاله با عناوین «همکاری برای مقابله با تروریسم در خاورمیانه و آفریقا»، «اروپا و تروریسم» و «پلیس بین‌الملل و تروریسم» بررسی شده است.

1- Irredentism

2- Cyber - terrorism

3- Transnational Organized Crimes

4- Toolbox

در بخش پنجم کتاب که به «مباحث پایانی» اختصاص یافته، هانس کارول^۱، «امکانات و تنگناهای تمهیدات بین‌المللی مقابله با تروریسم»، را بررسی قرار می‌کند و الکن پ. اشیت به بحث درباره «راهبردهای مشترک سیاسی جهت مشروعیت‌زدایی از کاربرد تروریسم»، می‌پردازد. بخش ششم و آخر کتاب نیز شامل چهار مقاله است که در کنفرانس مطرح نشده است: «چارچوب حقوقی بین‌المللی برای همکاری در زمینه مقابله با تروریسم - نقش کمیته ویژه سازمان ملل برای اتخاذ تدابیری جهت احیای تروریسم بین‌الملل^۲»، «عناصر اصلی استراتژی اسرائیل برای مقابله با تروریسم»، «تروریسم، یعنی هوانوردی و رسانه‌های ارتباط جمعی»، و «فرهنگ گروه‌نگیری در چین».

از جمله نقاط قوت کتاب حاضر، درج کلیه اسناد و کنوانسیونهای بین‌المللی و منطقه‌ای است که از اوایل دهه ۱۹۶۰ تا کنون برای مقابله با مظاهر مختلف تروریسم بین‌المللی از طریق جامعه بین‌المللی تدوین گردیده است. علاوه بر این، تعداد و نام دولتهایی که تا اواسط سال ۲۰۰۰ هریک از این اسناد را امضاء یا تصویب کرده‌اند در ضمیمه (ب) ذکر شده است. در ضمیمه (ج) نیز شعبه پیشگیری از تروریسم سازمان ملل، ۱۸۰ موضوع و عنوان در مورد جنبه‌های مختلف تروریسم را جهت تحقیق و پژوهش محققان، پیشنهاد کرده است. در مجموع می‌توان این کتاب را اثر موجز و نسبتاً جامعی در مورد برخی جنبه‌های تروریسم بین‌الملل از جمله نمودها و مصداقهای نوین تروریسم و تغییر و تحولات ایجاد شده در ماهیت این پدیده در ۱۰ سال اخیر دانست. در عین حال باید به این نکته توجه داشت که اغلب مطالب کتاب بر اساس دیدگاههای خاص غرب در مورد تروریسم نگاشته شده و بنابراین خالی از پیشنهادها یا داوریهایی غیرمنصفانه به ویژه در مورد اسلام و ایران، نیست؛ برای مثال، دیوید راپوپورت^۳، صاحب‌نظر برجسته روابط بین‌الملل، در همان اولین مقاله کتاب، انقلاب ایران را آغازگر «موج چهارم تروریسم بین‌المللی در ۲۵ سال اخیر»^۴ معرفی کرده و مدعی می‌شود که «اولین گروههای تروریستی مذهبی ابتدا در اسلام... پدیدار شدند»^۵ راپوپورت برای اثبات این ادعای خود، فداییان حسن صباح را نمونه می‌آورد که به گفته وی با الهام از اصل اسلامی «مقابله با منافقین»، از شیوه‌های تروریستی جهت از بین بردن مخالفان خود بهره می‌گرفتند.^۶

1- Hans Corell

2- U.N Ad - Hoc Committee on Measures to Eliminate International Terrorism

3- David Rapoport

4- David Rapoport, Perceptions and Misperceptions of Religious Terror, Ibid., p.9

5- Ibid

6- Ibid., pp. 11-12

به نظر می‌رسد چنین داستان پردازیهایی که خصوصاً طی دو دهه اخیر که در محافل غربی و در مورد فداییان اسماعیلی صورت گرفته است، از شایبه تعصبات مذهبی و تاریخی و اغراض سیاسی خالی نباشد. غربیها برای سرپوش گذاشتن بر جنایات و وحشی‌گریهای فراوان صلیبیون، عمداً به بزرگنمایی اقدامات اسماعیلیه پرداخته‌اند.^۱ در دهه‌های اخیر نیز به طور زیرکانه‌ای سعی شده است نوعی شبیه‌سازی بین اقدامات، اهداف و عقاید فداییان اسماعیلی و نهضت‌های اسلامی معاصر صورت گیرد و این‌گونه القاء شود که به اصطلاح «تروریسم مدرن خاورمیانه» و به ویژه آن چه که تروریسم مورد حمایت ایران شیعی مذهب، نامیده می‌شود، ریشه در فرهنگ و مذهب اسلامی (شیعی) - ایرانی دارد.^۲

این در حالیست که اساساً اقدامات فداییان حسن صباح با آن چه که امروزه «اعمال تروریستی» خوانده می‌شود، تفاوت ماهوی دارد؛ به عقیده برنارد لویس، اسلام شناس معروف، گرچه اسماعیلیان نمونه کلاسیک استفاده نظام‌مند از خشونت و تاکتیک حذف فیزیکی علیه مخالفان محسوب می‌شوند، ولی اعمال این گروه با «تروریسم، به معنای متداول و امروزی آن ماهیتاً متفاوت است، چه اسماعیلیان فقط فرمانروایان، وزراء و فرمانداران را مورد هدف قرار می‌دادند و نه افراد بیگناه را؛ ثانیاً هیچ‌گاه از سم (زهر) یا دیگر ابزارهای فریبنده استفاده نمی‌کردند و حتی بعد از انجام قتل درصدد فرار بر نمی‌آمدند.»^۳

از اینها گذشته، سابقه تروریسم، به مفهوم واقعی آن، در میان مدعیان مذهب یهود بیشتر از هر دین دیگری است؛ والتر لکور، معروف‌ترین صاحب‌نظر مسایل تروریسم، در اثر کلاسیک خود، «عصر تروریسم»^۴ از فرقه سیکاری^۵، تحت عنوان کهن‌ترین جنبش شناخته شده دینی تروریستی نام می‌برد؛ سیکاریها یهودیان افراطی‌ای بودند که در سده اول میلادی با هدف اخراج رومیان از بیت‌المقدس، به روشهایی چون خرابکاری در بیت‌المقدس، آتش زدن انبارهای غله، تخریب منازل و سکونت گاههای دولتمردان امپراتوری روم و مقامات مذهبی یهودی طرفدار آنها و ... متوسل می‌شدند.

تیبه و تنظیم

اسماعیل بقایی همامه

۱- نور... کسای، «اسماعیلیان: از دعوت تا خشونت»، گفتگو با روزنامه صبح امروز، شنبه ۲ بهمن ۱۳۷۸.

2- See eg, Edgar OBallance, *Language Of Violence* (California: Presidio Press, 1979), pp. 2-5

3- Bernard Lewis, *Islamic Terrorism?* in B.Netanyahu (ed), *Terrorism: How The West Can win?* (Toronto: Collins Publishers, 1986), p.68.

4- Walter Laqueur *The Age Of Terrorism*, (Boston: Little Brown & Company, 1987).

5- Ibid., pp. 11-12